

عبدالحی حبیبی
دانشمند افغانی

وحدت

علی . اوبلی . استاد . اجتماعی

وضع فرهنگی و فکری و
اجتماعی مردم افغانستان در
عصر ظهور اسلام

کشورهایی که امروز بر کره زمین دارای وجود و حدود سیاسی اند در طول تاریخ پیدایشگاه و وقایع و حوادث مختلفی بوده و از نظریه‌یین حدود و مرز مد و جزری داشته‌اند. این مد و جزری با پهنائی و کاهش همواره عوامل اساسی اقتصادی و اجتماعی داشته و هر حادثه تاریخی را میتوان معلول علتهای متعددی دانست که علم تاریخ از آنها حکایت میکند . ولی درین پیدایش گاه حوادث و مد و جزری در هر کشوری از کشورهای جهان دو عنصر اساسی موجود میباشد که تاریخ به آن ربطی قوی دارد . یکی سرزمین - و دیگر آدمیزاد .

اگر ما این دو عنصر اساسی را زیر نظر میگیریم و تاریخ را هم مال و پدیده این دو چیز میدانیم مناقشاتیکه برای ملل متعدد در امر تاریخ و تملیک آن وارد میشود بکلی حل میگردد. باین معنی که هر کشوری در طول تاریخ مدی و جزری داشت و اکنون در نتیجه حوادث و علل تاریخی دارای مرز و خطوط سرحدی سیاسی محدود است. پس تمام وقایعی که در طول تاریخ از همین سرزمین و همین مردم بوجود آمده مال و ملک اوست و اگر تاریخی را بنویسند باید بر مایملک کنونی خود آنرا شالوده گذارند ولی چون بسا حوادث تاریخی منافع و نتایج مشترکی را در چندین کشور داشته و اکثر ممالک همجوار تاریخ مشترکی دارند و علل و نتایج حوادث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را نمیتوان در قید مرز و حدود مشخص کنونی ممالک آورد پس مورخ مجاز خواهد بود که برای تسلسل کاوش و جستجوی علمی و تحقیق تاریخی خویش سلسله علل و حوادث و نتایج آنرا در سرزمین های مجاور کشور خویش مطالعه و بررسی نماید . زیرا برخی از کشورهای مجاور در تحت جریانهای مشترک سیاسی و حزبی و فکری سر نوشت مشابه

و مشترکی داشته و مردم مجاور در ساحه‌های اندیشه و فرهنگ و دانش و بسا از پدیده‌های اجتماعی یکی از دیگری اثر پذیرفته و در نتیجه واحدهای بسیار شبیه فرهنگ مشترکی را در چندین کشور بوجود آورده‌اند که این شباهت و هم‌آهنگی همانا علل نزدیکی و حسن تفاهم تاریخ افغانستان در عصر مقارن ظهور اسلام متعلق به خراسان وسیع و کشورهای مجاور آنست. این سرزمین همواره درازمنه قبل از اسلام پیدایشگاه مدنیت‌ها و محل پرورش افکار و فرهنگ‌ها و صنایع و غیره بود و طوریکه فیلسوف متأخر تاریخ مستر تاینی انگلیسی در کتاب «بین‌اکسوسی جیتا» گوید: سرزمین افغانستان همواره یک روند ابوت یعنی خط انشعاب و کانون تشعشع فرهنگ‌ها و محل ارتباط سرزمین‌های جنوب غربی آسیا با هند و آسیای مرکزی و شرقی بوده است این کشور برای مهاجرت مردم و مدنیت‌ها و ادیان پهن شونده منزلت شهرهای را داشت که همواره در سازمان امپراتوریا دارای موقعیت کلیدی بوده است. و اگر بخواهیم که نمونه‌های این اهمیت افغانستان را بحیث چهارراه آسیا در هر یکی از این موارد نشان دهیم برای ترتیب یک فهرست جامع آن کتابی لازم خواهد بود (ص ۴) و ازین تحلیل عالمانه تاینی دریافته می‌توانیم که افغانستان در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارجی بدو رسیده بما حول خود به هند و ایران و ماوراءالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته و هم در عناصر اساسی مدنیت و فرهنگ داخلی خویش آثار گوناگون خارجی را پذیرفته و آنرا مطابق مقتضیات طبیعی و اقتصادی محیط خویش رنگ خاص خراسان و افغانی داده است.

اسنادیکه در حفريات معبد کوشانی و کانیسکای بزرگ (حدود ۶۱۶ م) از سرخ کوتل بغلان اخیراً بدست آمده چنین پدید می‌آید که کوشانیان در سرزمین افغانستان از دوره‌های مدنیت و فرهنگ قدیم گریکو بودیک قدیم تأثیر پذیرفته و در عین حال با آیین کهن زردشتی افغانستان و آداب و فرهنگ آن ربطی داشته‌اند که دوره کوشانی را در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت مخلوق این سرزمین «عصر خاصی» توان گفت. باین معنی که درین ازمنه از اواخر قرن نخستین میلادی تا حلول اسلام و اوایل قرن هشتم بقایای کیش به‌دائمی (در معبد خوات وردگ) و کیش سبوریا پرستی در معبد خیر خانه کابل و زون زمین داوور و آثار مقدس در معبد بغلان با مجسمه‌ها و بتان شاهی در پرستش گاه‌های این عصر دیده میشود و باستان شناسان را باین فکر آورده است که گویا بتان شاهی را در معابد برای پرستش می‌گذاخته‌اند چنانچه در معبد بغلان سرخ کوتل بغلان مجسمه‌های منصوبه کانیسکار یافته‌اند. و در یک کتاب گمنام خطی فارسی روایت شده که در درب بامیان شهر قدیم غزنه بتخانه‌ای بود که در آن بت جد بزرگ خاندان شاهی لویکان غزنه را گذاشته بودند و چون مسلمانان بت شکن نخستین بار بدین شهر رسیدند شاه آخرین دودمان لویک مجسمه مذکور را در تابوت سوخته گذاشته و در صحن آن بتخانه که به مزگت اسلامی تبدیل شده بود دفن کرد. این روایت اخیر هر چند منحصراً بفرست ولی با واقعیتی که در پدید آمدن مجسمه‌های کوشا نشاهان در معبد مهاژر بغلان بنظر می‌آید کمال مطابقت دارد

به تأیید این مفکوره که چند دلیل دیگر نیز موجود است.

نخست اینکه هیون تسنگ درمئی ۶۳۰ م در شرح کاپیسا گوید که بطرف جنوب کاپیسا بر کوه اوونا معبد روح آسمانی د سونا، واقعت که ازینجا به سوناگیر سرزمین جنوبی زابلستان (تسو-کو-چا) رفت که مردم آنرا پرستش کنند و هر سال شهزادگان و مردم دور و نزدیک در جشن آن فراهم آیند و طلا و نقره و اجناس گرانها باگوسپندان و اسپهای فراوان تقدیم دارند (س-یو-کی کتاب ۱۲) این سونا هیون تسنگ بلاشک همان زون معبد زمین داوراست که بقول بلاذری (فتوح ۴۸۶) بعد از سنه ۳۰ ه بدست عبدالرحمن ابن سمره مفتوح و بت زور که از طای ناپ بود و چشمان یا قوتی داشت شکسته شد. کلمه زون را مورخان و لغویون عرب بضمه زا بمعنی بت و بتکده معرب نوشته اند (المعرب جوالیقی ۱۶۶ و لسان العرب) و حتی در ادب عرب هم وارد بود مانند این مصرع جرید :

مشی الهدا بذ تبغی بیعة الذون

یا اینکه حمید گفت : دأب المجوس عکمت للزون

(مراسد ۲-۶۷۶ و المغرب ۱۶۶)

پس واضحست که بت زور در معبد سوناگیر زمین داور موجود بود و نیز بت مرمری هیکل سوریا یعنی رب النوع آفتاب را در ۱۲ میلی شمال کابل از حفاریات کوتل خیرخانه یافته اند . که موسیوها کن آنجای را معبد سوریا دانسته است (آثار عتیقه کوتل خیرخانه طبع کابل) و همین نامست که خانواده شاهی سوریان غور و قبیلله سوری و سوریا خیل افغان بدان منسوبند و نام سوریار رب النوع آفتاب و معبود آنوقت در نام خاندان شاهی غور باقیمانده و مفهوم تقدس خود را به خانواده شاهی سوریان غور انتقال داده باشند که قبایل کنونی روزی شمال هرات و نام روزآباد یا سورآباد شهر تاریخی خراسان - که سورآبادی مفسر معروف دری زبان قرآن هم ازین شهر بود - ازین نام قدیم تاریخی ریشه گرفته اند و بقول کریستن سین هم سوریا رب النوع آریایی خورشید بود (مزدآپرستی ۳۲) .

دلیلی دیگر اینست که در افغانستان شاه بهارهای متعدد در اوایل عصر اسلامی موجود بود . که این نام بصورشپهار- شپهر- خپرا کنون هم باشکال محرف زنده است و بهار همان وهاره سن کزیت است که در ادب دری همواره معنی بتکده و معبد را داشت و نظامی هم گفته بود . و بهار دل افروز در بلخ بود . و خوارزمی در مفاتیح العلوم گوید . البهار بیت اصنام الهند ص ۷۴ و مورخ الیمقوبی در البلدان خود از سوختاندن بت معبد شاه بهار شمال کابل بدست ابراهیم بن جبیریل (در سنه ۱۷۶ ه) صحبت میکند . و عبدالحی گردیزی نیز از همین شاه بهار کابل ذکری در همین سال دارد (زین الاخبار- ورق ۷۸ خطی)

هون تسنگ در سنه ۹ ه در کاپیسا شمال کابل معبد شاهی یعنی شاه بهاری را دیده بود که از ستوپه آن شامگاهان هاله مدور شکوه و جلال فرایزدی سمبول باستانی شاهان بلخ) تا صبح میدرخشید (س-یو-کی - کتاب اول) پس گفته میتوانیم که کلمه شاه بهار خودش حاکی از آیینی است که بتان و مجسمه های شاهی را درین معابد پهلوی آثار و بتان بودا یا آتش مقدس یا مجسمه های رب النوع سوریا میگذاشته اند .

دلیل دیگر اینست که در سنگ نبشته بغلان (حدود ۱۶۰ م) کلمه خوادوی و خوادویوک

برای شهنشاه استعمال شده که در سکه‌های کابلشاهان هم نام کابلشاهی که در قرن هفتم میلادی زندگی داشت خود و یکه آمده (دائرة المعارف اسلامی ج ۱) و هم در نامه‌های خاندانهای شاهی مانند گوزگان خداه - سامان خداه - بخارا خداه از طرف جغرافیون و مورخان عرب مانند ابن خردادبه و طبری و یعقوبی و غیره ضبط شده است و پسانتر ما می‌بینیم که فردوسی هم از کابل خدای و زابل خدای در شهنامه ذکرها دارد و این کلمه خدای در افغانستان قدیم قبل‌الاسلام مفهوم معبود شاهی را داشت و با نامه‌های شاهان می‌آمد ولی بعد از اسلام و قبول توحید مخصوص معبود واحد لاشریک گشت و بجای آن کلمه شاه را که در دعای قدیم سنگ نبشته بغلان شاد بود برای شاهان تخصیص دادند .

از تمام این روایات و منابع فکری قدیم آریایی که شاه نامه‌های پهلوی و دری از آن نشئت کرده‌اند بر می‌آید که عنعنه باستانی بلخ و آتش مقدس و سوریپرستی و روایات بودائی و آثار صنعت یونانی در عصر کوشانیان با افکار شاه پرستی قدیم آریاییان پیشدادی خلط گردیده و نحوه فکر و فرهنگ خاصی درین عصر بوجود آورده بود . و ازین روست که مطالعه کنندگان صنعت و هنر این دوره مانند موسیوفوشه (در تمدن ایرانی ۳۸۸ و هومان گوینز (در میراث ایران ۱۵۳) صیغه هنری عصر کوشانی را از ابتکارات و تخلیقات خاص این سرزمین در بین نحوه‌های هنری هند و بقایای اثر هنر هخامنشی پارس می‌شمارند . و این صحیح است زیرا پدیده های هنری دوره کوشانی که مراب عروج و انحطاط خود را تا اوایل عصر اسلامی طی کرده‌اند بکلی زاده محیط افغانستان بوده و در بسا خصایص از جریانهای هنری شرق و غرب خود ممتازند و هم ازین روست که نقش بتان و نگار قندهار (مراد گندها راست) بسبب زیبایی و ارزش هنری خاص محیطی خود برای شعرای زبان دری افغانستان سمبول حسن و جمال بوده و اگر تمام اثرهای این مفکوره را در ادب دری جستجو کنیم ممکن است رساله‌ای کوچک شود ولی ما در اینجا چند بیت را می‌آوریم :

سنائی راست

صانعی باید حکیم و قادر و قایم بذات تا پدید آید ز صنع وی بتان قندهار
فرخی در قصیده مدح سلطان محمود گفت :

نگار قندهاری قندلب نیست تو قندین لب نگار قندهاری

این هنر گندهارا با ستوپه سازی کانیسکا و جانشینان او بقول تانینی از مرکز انشعاب خود یعنی افغانستان بقلب هند هم نفوذ کرده بود در حالیکه اثر خود را در ادبیات دری دوره اسلامی هم بصورت بارز باقی گذاشته است .

بهر حال افغانستان مقارن ظهور اسلام هم مانند دوره‌های دیگر تاریخ قدیم آن از نظر آئین و هنر و سیاست و اداره دارای نحوه خاصی بوده و با وجودیکه درین هنگام یعنی قرن هفتم میلادی مرکزیت قوی و واحدی نداشت و در تحت حکم ملوک طوایف متعدد میزیست باز هم اشعه مدنیت فرهنگ قدیم در هر گوشه آن کمابیش میدرخشید .

اما دین اسلام از طرف غرب در نصف اول قرن هفتم میلادی به خراسان و سیستان تا قلب افغانستان و کابل رسید اگرچه ما اکنون اثر نوشته شده داخلی افغانستان را درباره

این عصر در دست نداریم ولی در خلال اشارات نویسندگان عرب و هم مورخان ما بعد گاهی نکته‌های دلچسب و خطیری بنظر می‌آید که وجود يك ثقافت قوی و بقایای وضع فکری خوبی را در آن دوره حکایت مینماید .

برای روشن ساختن مدعا در اینجا به برخی از حقایق تاریخی اشارت می‌رود .

۱- هیون تسنگ در حدود ۹ هـ دربار و اداره و حکمه الان این سرزمین را در موارد متعدد دیده بود و او از بودن تشکیلات اداری و مالیات و عساکر تنخواه دار و حاکمان و وزیران و قاضیان و کارداران دیگر دولتی و قوای یله جاری اجبر و خرج گیرهای پلها و جاده‌ها صحبت میکند . و وظایف شاهی را در چهار اصل : یکی اجرای امور دولت و انجام قربانیها و دیگر اعانت بامردم و دادن معاش به وزیران و کارداران - سه دیگر تحسین و خلعت دادن ب مردم لایق و ممتاز - چهارم دادن خیرات و میرات طبقه روحانیان تلخیص کرده است (سی-یو-کی-کتاب ۲-۱۴۲) و ازین شرح چنین برمی‌آید که در آن زمان بقایای تشکیلات دولتی کوشانیان و مدنیت قدیم باقی بود و نظمی و اساسی در امور مملکت داری رعایت میشد .

۲- حکمداران این سرزمین که حامل ثقافت مدنی و روایات مدنی قدیم بودند در امور جهان داری نظریاتی داشتند مثلا در سنه ۱۲۰ هـ - ۷۳۷ م- در عصر حکمرانی اسد بن عبدالله بر خراسان دهقانی ازهرات بدربار اسد در بلخ آمد و روز جشن مهرگان هدایای هنگفتی تقدیم داشت و خطابه‌ای ایراد کرد و گفت دخدا امیر را نیکی دهاد ا ما گروه عجم مدت چهار صدسال در حالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل نداشتیم تنها به حلم - عقل - وقار دنیا را گرفتیم و هر کسیکه با این سه خوی بهر سوی روی آورد و خدا با او پیروزی بخشید . (طبری - ۵-۴۶۵)

دهگان هرات در پایان سخنان خود این سه خوی را صفات کتخدائی خواند و چون اسد این سخنان دانشمندانه شنید او را خیر دهاقین خراسان گفت .

۳- البلاذری در حدود ۲۷۰ هـ ۸۸۳ م در فتوح البلدان (ص ۴۹۳) در باره ترتیب حکمدارزای بلستان که معاصر سلمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هـ) و یزید بن مدرك بن مهلب حکمران سیستان بوده مینویسد : که او وفا به عهد و وفار و شدت باس را در امور جهان داری از ظاهر پیراسته دوست داشت و باری از اعراب محاصره خود پرسید . کسانیکه لاغر شکم و سیه چرده بودند و اثر نماز در سیمای ایشان پدیدار بود و بیزاری از بر گهای خرما داشتند و نزد ما می آمدند چه شدند ؟

جواب دادند . ایشان در گذشتند .

رتبیل گفت . اگر چه شما زیباتر و رعنا تر و بدولی ایشان از شما با و قار تر و در حمله خود شدید تر بودند . درین پرسش و پاسخ تمایل شدید رتبیل بمسلمانان اولیه که دارای سجایای نیکو و اخلاق گزیده و سادگی اما وفا و جهاد و سرسختی بودند نمایانست و او فاتحان نخستین اسلامی را که دارای مزایای اخلاقی بودند نخستین کرده و معاصران اموی خود را که سجایای جهان داری نداشتند انتقاد کرده است و این خود مسیر فکر او را در امور جهان بینی

توضیح میکند .

۴ - در جامعه خراسانی آنوقت مردم زردشتی نیز دارای ثقافت و متانت رأی و افکار عالی بوده اند تا جائیکه حکمرانان مسلمان عربی هم از ایشان پندمی آموختند. در عصر مروان الحکم اموی بعد از سنه (۱۴ هـ ۶۸۳ م) عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر حکمران سیستان و مردم دانش دوستی بود در عصرش رستم بن مهر هرمز مجوسی سیستان شهرت داشت حکمران عربی بدین دانشمند سیستانی گفت : دهاقین را سخنان حکمت آمیز باشد ما را از آن چیزی بازگویی رستم این سخنان پندآمیز را در اخلاق و امور جهان داری و ثقافت باو گفت :

«دوستی مردادان از روی افتعال و ساختگی بی حقیقت باشد و در پرستش ریاکاری نماید و سود خویش در آرزو دیگران جوید و بین دو نفر دوستی بماند گر چند بدگوی در میان نشوند و دانا همیشه قوی بود اگر هوا بر و غالب نکردد . و کار پادشاهی و پادشاه تا وقتی مستقیم باشد که وزیران او صلاح باشند (تاریخ سیستان ۱۰۶)

۵ - مردم افغانستان در عصر مقارن ظهور اسلام بازندگان علمی عصر خود نیز آشنا بوده اند و در اوقاتیکه دودمان رتبیلان زابلستان آخرین لمحات زندگانی سیاسی و سلطنتی خود را سپری میکردند بروایت البیرونی . و تبیل منجمی را بدریارهارون فرستاده بود و این وضع علمی تا قرن ۴ هـ نیز بدر بار کابلشاهان بنظر می آمد و همین البیرونی گوید . که او گره بوت مؤادب و معلم در بارانند پاله پسر جیه پاله کابلشاه اخیر کتابی را در علم نجوم بنام «شکفت پرت» تألیف کرده بود (کتاب الهند ۱۰۵) و کتابخانه های بزرگی در بلاد معروف خراسان برای استفاده دانشمندان موجود بود که ابن طیفور خراسانی در تاریخ بغداد (۷-۱۵۷) گوید . از عصر یزدگرد خزانه بزرگ کتب در مرو باقیمانده بود که عتابی شاعر معروف دوره عباسی (متوفی ۲۰۸-۸۲۳ م) برای نقل گرفتن کتب به آنجا رفته بود و میگفت در کتب عجم معانی موجود است لغت از ما و معانی از ایشانست . و همین عتابی شاعر سه بار به بلاد عجم سفر کرد و کتابخانه مرو و نسا بوز را بدید و کتابهای آنرا بخواند (برو کلمن در تاریخ ادبیات عرب ۲-۳۶)

باری مردم افغانستان و کشورهای مجاور آن حامل روایات فرهنگهای زرین و درخشان باستانی بوده و همواره در طول تاریخ پدید آورنده گان ثقافت و مدنیت و سبکهای خاص صنعتی و هنری بوده اند که روایات بالانیز بر وجود بقایای خوب آن موارث باستانی دلالت دارد . و همین استعداد خلاق و قریحه و ذوق، هنری و علمی این مردم بود که هنگام نشر اسلام در تشکیل مدنیت و فرهنگ اسلامی و ترتیب علوم نقلی ادب ، تفسیر، حدیث ، فقه ، و علوم نقلی مانند ریاضی، فلکیات، طب ، تاریخ و غیره نیز دست قوی و بهره وافی داشته اند و حتی همین علوم نقلی و عقلی را با فرهنگ و فکر مخلوط خراسانی و عربی بسرزمین وسیع هند هم رسانیده اند که مجلدات تاریخ مفصل افغانستان متعهد تفصیل و جستجو و تحقیق آنست و اینک جلد نخستین آن در یک هزار صفحه از طبع برآمده است .